

نقش دادگاه در کشف سبب دعوا در فقه، حقوق ایران و فرانسه

مسعود فرزاد

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی،
دامغان، ایران

محمد ابوعطا*

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

حسین سادات حسینی

استادیار گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۱۰/۵)

چکیده

در حقوق ایران، خواهان به هنگام طرح دعوا، مکلف است سبب ادعای خود را بیان کند. این در حالی است که مطابق نظر غالب در فقه امامیه، اصل بر لزوم استماع دعاوی است، حتی در صورتی که مدعی، سبب ادعای خود را در مقام دادخواهی ذکر نکرده باشد. از این منظر، جز در شرایط خاص، اصولاً این دادگاه است که در آغاز محاکمه، سبب دعوا را کشف می‌کند و بر همان اساس، رسیدگی را انجام می‌دهد. پذیرش قانونی این دیدگاه فقهی که در پاره‌ای از آرای از محاکم نیز تأیید شده است، ضمن رعایت اصل چهارم قانون اساسی و طبعاً تضمین استماع عام دعاوی، می‌تواند موجب انتقال موضوع تعیین سبب دعوا و ضمانت اجرای آن در قانون آیین دادرسی مدنی از مقررات راجع به شرایط شکلی دادخواست، به احکام راجع به ایرادات و موانع رسیدگی و تبعاً تغییر مقام تصمیم‌گیرنده از مدیر دفتر دادگاه، به دادرسی شود. در حقوق فرانسه، هرچند سبب دعوا، به صراحت در قوانین تعریف نشده و حقوقدانان نیز نظریات مختلفی در مورد مفهوم آن ارائه کرده‌اند، اما حسب قانون آیین دادرسی مدنی، ذکر جهات موضوعی و حکمی ادعا بر عهده خواهان است.

واژگان کلیدی

ادعا، خواهان، خواننده، دادرسی، قاعده حقوقی.

۱. مقدمه

مطابق ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی: «دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگ‌های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:.....۴. تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند، به طوری که مقصود واضح و روشن باشد.....». حسب ماده ۵۳ قانون: «در موارد زیر دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود لیکن برای به جریان افتادن آن باید به شرح مواد آتی تکمیل شود:.....۲. وقتی که بندهای ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ ماده ۵۱ این قانون رعایت نشده باشد». ماده ۵۴ نیز می‌افزاید: «در موارد یادشده در ماده قبل، مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز نقایص دادخواست را به‌طور کتبی به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام به رفع نقص ننماید دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر صادر می‌کند رد می‌شود.....». بدین‌سان از منظر قانون مذکور، تعیین سبب دعوا به‌عنوان الزامی قانونی و البته برخوردار از ضمانت اجرا، متوجه خواهان است. بررسی اجمالی منابع فقهی نشان می‌دهد در فقه امامیه، چنین تکلیفی اصولاً برای مدعی پیش‌بینی نشده است. در واقع اصل بر استماع دعوی است، صرف‌نظر از اینکه مدعی، سبب ادعای خود را ذکر کرده یا نکرده باشد. در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز، علاوه بر اینکه عبارت «سبب دعوا» به‌کار نرفته و طبعاً تعریفی قانونی از آن وجود ندارد، برخلاف قانون آیین دادرسی مدنی ایران، اساساً نقشی برای مدیر دفتر دادگاه در اصدار اخطار رفع نقص و نهایتاً قرار رد دادخواست مقرر نشده است. با توجه به مراتب فوق، تحقیق حاضر به مسئله نقش خواهان در تعیین سبب دعوا و به‌ویژه جایگاه دادگاه در احراز این سبب اختصاص یافته و ضمن مطالعه تحلیلی و تطبیقی موضوع در فقه، حقوق ایران و حقوق فرانسه، موضع قانون آیین دادرسی مدنی ایران از جهتی مورد نقد واقع شده است.

۲. مفهوم دعوا

«دعوا» در لغت به معنای «خواستن، ادعا کردن، ادعا، نزاع و دادخواهی» آمده است (معین، ۱۳۶۰: ۱۵۳۹). در فقه، در تعریف دعوا از جمله گفته‌اند: «عبارت است از اینکه شخصی حق خود را در حضور حاکم، از دیگری مطالبه کند» (حسینی عاملی، ۱۴۱۸ق: ۶۱). در اصطلاح حقوقی، این لفظ را در دو مفهوم متمایز ولی مرتبط به‌کار برده‌اند:

الف) حق رجوع به دادگاه و دادخواهی از مقام عمومی. از این منظر، دعوا، «حقی است که به موجب آن، شخص می‌تواند به دادگاه، مراجعه کرده و از مقام رسمی بخواهد که به‌وسیله اجرای قانون، از حقوق آنها در برابر دیگری حمایت کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۸). در واقع، چنانچه حقوق اشخاص که در قوانین پیش‌بینی شده است، به ادعای آنها، تضییع شود یا مورد انکار

قرار گیرد، برای صاحب آن حقوق، توان و حقی قانونی به وجود می‌آید که با مراجعه به مراجع صالح، وجود آن حق و همچنین تضییع یا انکار آن را به قضاوت بگذارد و ترتب آثار مربوط را درخواست کند. بنابراین هر شخص حقیقی ولو تحت قیمومت و اشخاص حقوقی، می‌تواند صاحب دعوا شود (شمس، ۱۳۸۴: ۲۹۷ - ۲۹۶).

با توجه به اهمیت این حق، قانون اساسی در اصل ۳۴، به صراحت آن را شناسایی کرده است: «دادخواهی، حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی، به دادگاه‌های صالح رجوع کند...». همچنین در برخی دیگر از اصول قانون اساسی و بسیاری از احکام قوانین دیگر به‌ویژه قانون آیین دادرسی مدنی، واژه «دعوا»، به همین معنا استعمال شده است؛ از جمله ماده ۲ قانون اخیرالذکر مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان، رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند».

ب) عمل حقوقی که به موجب آن، مدعی، اجرای حق مورد ادعا را از دادگاه می‌خواهد. برای مثال، هنگامی که گفته می‌شود، مدعی باید اهلیت داشته باشد یا دعوا به موجب درخواست اقامه می‌شود که باید به دادگاه صالح تقدیم شود، اشاره به همین عمل حقوقی دارد. پس، همین که نسبت به وجود و چگونگی اجرای حقی، اختلاف پیش آید و یکی از دو طرف، نزد دادرس، دادخواهی کند و شناخت حق یا الزام دیگری را به اجرای مفاد یا لوازم حق بخواهد، دعوا محقق می‌شود خواه دادگاه، پس از رسیدگی، مدعی را صاحب حق بشناسد یا ادعای او را مردود و باطل بداند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۷). بدین ترتیب، دعوا، در این مفهوم، زمانی ایجاد می‌شود که دعوا، به معنای نخست یعنی حق قانونی اقدام، به وجود آمده و دارنده، آن را اعمال کرده و در معرض رسیدگی مرجع قضاوتی قرار داده باشد (شمس، ۱۳۸۴: ۲۹۷). واژه دعوا در برخی دیگر از اصول قانون اساسی از جمله بخش نخست اصل ۱۶۷ به همین معناست: «قاضی مکلف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد...». همچنین در شمار زیادی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی، لفظ «دعوا» به همین مفهوم، استعمال شده است. برای مثال، ماده ۱ قانون مقرر می‌دارد: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به‌کار می‌رود». به‌طور کلی، همه احکام این قانون که در آنها ترکیب «اصحاب دعوا» یا «طرفین دعوا» به کار رفته است، ناظر بر همین مفهوم دعواست. با توجه به آنچه گفته شد، واژه دعوا در این نوشتار، اغلب در معنای نخست استعمال می‌شود.

۳. مفهوم سبب دعوا

در فقه امامیه، سبب دعوا را همان سبب استحقاق مدعی نسبت به « مدعی به » دانسته (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق: ۲۳۰) و افزوده‌اند که سبب استحقاق، از جمله ممکن است عقدی از عقود همچون نکاح یا بیع بوده و مدعی به نیز عین یا دین باشد. در عین حال، در مورد برخی دعاوی کیفری همچون دعوی قتل گفته‌اند که مدعی باید خصوصیات و کیفیت عمل ارتكابی را مشخص کند، از جمله اینکه قتل، عمدی بوده است یا خطا، آیا جانی به‌تنهایی مرتکب قتل شده یا با مشارکت دیگری (شیخ طوسی، ۱۳۸۸: ۲۶۰).

حسب ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی: « دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگه‌های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:.....۴. تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان، خود را مستحق مطالبه می‌داند به‌طوری‌که مقصود واضح و روشن باشد». در تشریح این مقررۀ قانونی گفته‌اند: « مقصود این است که خواهان رابطه حقوقی خود را با خوانده که موجب اختلاف گردیده است، با عبارات موجز و دقیق شرح داده و در ضمن، منشأ حق خود را توضیح بدهد. منشأ حق او ممکن است تعهدات باشد یعنی اقسام عقود و معاملات مانند اجاره، رهن، نکاح و... یا جهات دیگر از جمله اسباب تملک مانند ارث یا الزامات بدون قرارداد مانند ضمان قهری یا الزام به نفقه به‌سبب قرابت یا یک جهت قانونی مانند الزام به تقسیم مال مشترک که موجب دعوی افراز می‌شود... » (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۳۲۲). در تبیین مفهوم حقوقی سبب دعوا نیز گفته شده که «سبب دعوا، عمل یا واقعه‌ای است که مبنا و اساس حق مورد مطالبه را تشکیل می‌دهد» (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۹۰) یا اینکه «سبب دعوا، عاملی است که حق مورد تقاضای مدعی دعوا از آن ناشی شده چنانکه مدعی، دعوی مالکیت خانه‌ای را مطرح می‌کند و مالکیت خود را ناشی از عقد بیع بدانند. در این صورت بیع را سبب دعوا گویند... » (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۷: ۳۵۳). بدین‌سان با وجود عدم استعمال لفظ «سبب دعوا» در قانون آیین دادرسی مدنی، منظور از جهت دعوا یا به تعبیر قانونی متأثر از فقه، جهت استحقاق مطالبه در بند ۴ ماده ۵۱ قانون، همان سبب دعوی مدنی است.

۴. کشف سبب دعوا در فقه

در فقه اهل سنت، تعیین سبب دعوا را در برخی موارد از سوی مدعی لازم دانسته‌اند، چنانکه در ماده ۱۶۲۷ مجله الاحکام، بین موردی که خواسته دعوا عین باشد یا دین، تفاوت گذاشته شده است، بدین شرح که در فرضی که خواسته عین است، لزومی به ذکر سبب دعوا نیست اما در فرضی که خواسته دین است، مدعی باید سبب استحقاق خود را ذکر کند (هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۱). همچنین یکی از فقهای مالکی در این مورد می‌گوید: «قاضی باید از مدعی بپرسد آنچه را که

مدعی آن هستی از کجا مال تو شد؟ پس اگر خواهان گفت از بیع یا سلف یا ضمان و امثال آن، بیش از آن بر قاضی تکلیفی نیست. اما اگر قاضی در این خصوص مکاشفه‌ای ننمود و در مورد منشأ حق خواهان تحقیق نکرد، به کسی می‌ماند که آزمون و خطا می‌کند زیرا معلوم نیست که ادعا موجه است یا خیر» (التاج و الاکلیل، جزء ۸، ص ۱۲۱، به نقل از هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۰).

اما میان فقهای امامیه در مورد تعیین سبب استحقاق مدعی که عموماً از آن با اصطلاح «کشف سبب استحقاق» یاد کرده‌اند، دو نظر عمده وجود دارد. عده‌ای معتقدند در هیچ دعوایی، مدعی، مکلف به ذکر سبب یا اسباب ادعای خود در برابر قاضی نیست، مگر در دعوی قتل. در مقابل گروه دیگر معتقدند ملاک استماع دعوا، نه ذکر سبب آن، بلکه احراز ترتب حکم شرعی بر دعواست. طرفداران قول اول، دعاوی را از جهت مطروح، به سه دسته زیر تقسیم می‌کنند: دعاوی مربوط به املاک مطلقه، نکاح و قتل. در توجیه عدم لزوم ذکر سبب دعوا در املاک مطلقه یعنی دعاوی نشأت‌گرفته از اعیان یا دیون همچنین درباره نکاح اعم از دعوی راجع به نفس زوجیت یا آثار آن، گفته‌اند هدف، تسهیل اقامه دعوا و احقاق حق خواهان است، چراکه برای مثال در دعوی راجع به دسته اول، اسباب دعوی مالکیت، متعدد و موسع‌اند و این تکلیف سنگینی برای خواهان است که به منظور استماع ادعایش از سوی حاکم، اسباب دعوی خود را دقیقاً ذکر کند. در مقابل، پیروان این نظریه در خصوص دعوی قتل معتقدند از آنجا که اسباب آن، مختلف و متنوع‌اند، چراکه قتل ممکن است عمدی باشد یا خطا و احکام آن متناسب با هر سبب متفاوت است، از این حیث که در قتل عمد، حکم به قصاص می‌شود و در قتل خطایی، حکم به دیه و از طرف دیگر، در صورتی که سبب، حین طرح دعوا از سوی مدعی به قاضی ارائه نشود، امکان عدم تدارک آن در آینده محتمل است و این یعنی احتمال تعطیل شدن محاکمه و هدر رفتن خون مسلمان، از این رو برخلاف سایر دعاوی، در دعوی قتل، مدعی را در هر حال مکلف به ذکر سبب ادعای خود می‌دانند.^۱ این گروه از فقها مستند اصلی نظر خود را اجماع منقول می‌دانند که در برخی کتاب‌های فقهی همچون مبسوط، مسالک الافهام و مفتاح‌الکرامه از آن یاد شده است.^۲ البته در میان طرفداران این نظر، گروهی

۱. «..... فاما ما لا یفتقر الی الکشف فالاملاک المطلقه مثل ان یدعی الدین و العین مثل الدابه والدار..... سمعناها و لم یکلفه الحاکم ان یکشف عن اسباب الملک، لان جهات الملک و اسبابه کثیر و تتسع من الارث و.... و اما ما لا ید فی من الکشف و هو اذا ادعی القتل، فقال قتل هذا و یکلفه عن الکشف، فیقول صف لنا القتل عمدا او خطا فاذا قال عمدا قال صف العمد.... و اما ما اختلف فیہ فهو النکاح.... و قال قوم لا یفتقر الی الکشف سواء ادعی الزوجیه، فقالت هذه زوجتی او ادعی العقد فقال تزوجت بها و اذا قال هذا الجزء و ان لم یکشف عن هذا القول و هو الاقوی عندنا....» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۶۰).

۲. «..... یرید انه لا یفتقر فی سماع الدعوی الی الکشف عن الخصوصیات فی نکاح و لا فی غیرالعقود و غیرها الا القتل.... و اما الاملاک المطلقه عینا کانت اودینا فلا یجب الکشف عنها اجماعاً معمولاً و منقولاً فی المبسوط و غیره فی المسالک و المفاتیح.... و اما النکاح، فلذلک لاحاجه فیہ الی الکشف مطلقاً سواء ادعی الزوجیه او النکاح و ما وجدت فیہ مخالفاً بل الاجماع علیه منقول فی المسالک و الکفایه و المفاتیح... اما القتل نسبه الی المشهور و حیثند فلا بد من الوصف بالعمد او

همچون صاحب عروه، با استدلالی خلاف نظر شیخ طوسی در مبسوط معتقدند در دعوی قتل نیز مدعی تکلیفی به ذکر اسباب آن ندارد، چراکه در این حالت نیز ممکن است خون مسلم به سبب موانعی که می‌تواند در برابر مدعی جهت تعیین دقیق سبب ادعا و احقاق حق وجود داشته باشد، پایمال شود.^۱

در مقابل، برخی دیگر از بزرگان فقهای امامیه از جمله صاحب جواهر معتقدند اقامه دعوا از سوی مدعی، فقط در صورتی قابلیت استماع می‌یابد که واجد اثر شرعی باشد.^۲ از این منظر که ظاهراً قول مشهور در فقه است، اگر ادعایی که توسط مدعی مطرح می‌شود به لحاظ شرعی، هیچ‌گونه اثری نداشته نباشد، اعم از اینکه سبب آن نیز ذکر شده یا نشده باشد، استماع آن بی‌ثمر است. این نکته برای اولین بار در قانون آیین دادرسی مدنی کنونی ایران، در بحث ایرادات به نوعی مورد توجه قرار گرفته است؛ آنجا که مقنن در مقام معرفی دو ایراد از ایراداتی که به صدور قرار رد دعوا منجر می‌شود، اعلام می‌دارد: «دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد از قبیل وقف و هبه بدون قبض» (بند ۷ ماده ۸۴) و «مورد دعوا، مشروع نباشد» (بند ۸ ماده ۸۴). بدین سان اگر برای مثال مدعی، دعوی اثبات و قفیت را مطرح کند، اما به لحاظ عدم تحقق قبض، عقد وقف محقق نشده باشد، از حیث شرعی و قانونی، اثری بر دعوا مترتب نیست یا در فرضی که موضوع دعوا، استرداد اعیان نجس باشد، به لحاظ عدم مشروعیت موضوع، دعوا واجد آثار شرعی نیست و قابلیت استماع ندارد. در واقع طرفداران این نظر، احراز وجود آثار شرعی برای ادعای مدعی را مبنای پذیرش دعوی او می‌دانند و عدم ذکر سبب دعوا از سوی مدعی را مانع استماع دعوی او به‌شمار نمی‌آورند. این گروه تأکید می‌کنند از سویی اجماعی که شیخ طوسی و پیروانش مستند ادعای خود قرار داده‌اند، ثابت نشده است. از سوی دیگر، اصل بر انجام قضا و پذیرش دعاوی مردم از سوی حاکم است. البته در این گروه نیز برخی فقها، با وجود پذیرش معیار ترتب اثر شرعی برای استماع دعوا،

خلافه و بانه قتله وحده او مع غیره بالمباشره او التسبب للخلاف فی اسبابه و عظم خطره و عدم استدراک فائده... (عاملی، ۱۴۱۹ق: ۶۵. نیز رک: قمی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۰؛ خمینی موسوی، بی تا: ۹۶).

۱. لایشرط فی سماع الدعوی ذکر سبب استحقاق المدعی به و کشف الحال... والظاهر عدم الخلاف فی ذلک بیننا... نعم اشترط بعضهم ذلک کما فی دعوی القتل... و عن المبسوط دعوی الجماع علیه، و علل ذلک بان امره شدید و فائده لایستدرک و باخلاف فی اسبابه و الاقوی عدم الاشتراط و کفایه الاجمال فی السماع... و ان کان یمنکن ان یقال مقتضی النصوص الداله علی انه لا یطلل دم امری مسلم... « طباطبایی یزدی، بی تا: ۳۹. نیز رک: لنگرانی، ۴۲۰ق: ۱۰۰).

۲. «... و بالجمله لا فرق بین القتل و غیره فی ذلک، فانه مع فرض عدم ترتب حکم علی الکلی فی غیره لم تسمع الدعوی به ایضاً والا سمعت ان لم یتبث الاجماع المزبور...» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۳۸۲) «... و علی الجملة لا فرق بین القتل و غیره فی ذلک، فانه مع فرض عدم ترتب حکم علی الکلی فی غیره لم تسمع الدعوی به ایضاً الا سمعت ان لم یتبث الاجماع علی خلاف لشمول ادله وجوب القضا له و لما جاء فی بعض الاخبار من حکم الامام(ع) فی مقامات مع عدم ذکر المدعی السبب...» (گلهایگانی، ۱۴۱۳ق: ۸۹).

معتقدند این ضابطه در دعوی قتل، مقبول نیست و در این مورد، همچنان بر تکلیف مدعی در بیان سبب یا اسباب ادعا اصرار دارند (تبریزی، ۱۴۱۸ق: ۵۵).

۵. تعیین یا کشف سبب دعوا در حقوق موضوعه ایران

حسب بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی ایران که با اندکی تفاوت، منطبق با نص بند ۴ ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ شمسی است، از جمله الزامات خواهان در تنظیم دادخواست آن است که باید «تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند به‌طوری که مقصود واضح و روشن باشد» در دادخواست ذکر کند. عدم رعایت این تکلیف توسط خواهان، به استناد بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی، موجب صدور قرار رد دادخواست توسط دفتر دادگاه است.

شاید در بادی امر به نظر رسد که منظور مقنن از حکم بند ۴ ماده ۵۱ قانون آن است که مقصود خواهان، باید از نظر مفاهیم و اصطلاحات حقوقی، واضح و روشن باشد، برای مثال اگر سبب دعوی خود را قرارداد می‌داند، باید به‌طور واضح و روشن، ماهیت قرارداد را بیع یا اجاره و یا صلح اعلام کند و یا اگر سبب دعوا را مسئولیت مدنی معین کرده است، باید به‌طور واضح، ماهیت عمل را که مثلاً اتلاف، تسبیب یا غضب است معین کند. این تصور را باید از ذهن زدود، چراکه از منظر قانون آیین دادرسی مدنی، تکلیف خواهان به ذکر و تعیین سبب دعوا، لزوماً به معنای تکلیف او به تبیین ماهیت حقوقی سبب و اصطلاحاً «توصیف» آن نیست و اساساً در هیچ‌کدام از مقررات قانون، چنین الزامی برای خواهان چه در دادخواست، لوائح یا جلسه دادرسی مقرر نشده و در عین حال انجام آن منع نیز نشده است. این نکته مورد تأیید یکی از صاحب‌نظران آیین دادرسی مدنی نیز واقع شده است، چنانکه ایشان با تفکیک خواسته مدعی به اعمال و وقایع حقوقی، در خصوص توصیف سبب چنین اشعار می‌دارد: «در عقود معین مانند سایر اعمال حقوقی از یک سو، حسب مورد، اراده، قصد انشاء، ایجاب و قبول، توافق اراده و... نقش بنیادین دارند و از سوی دیگر در این دسته از عقود، توافق اراده طرفین در انشای عقد معین، باید مشخص باشد. پس چنانچه در امور موضوعی ارائه‌شده از سوی خواهان، به‌گونه‌ای روشن، عقد ادعایی (بیع) توصیف نشده باشد، دادگاه می‌تواند در اجرای ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی، با گرفتن توضیح، چنانچه شدنی باشد، توصیف موردنظر خواهان را احراز نموده و بر آن پایه، متناظراً رسیدگی و تصمیم‌گیری کند، اما در همین اعمال حقوقی، چنانچه هریک از اصحاب دعوا اقدام به توصیف کرده باشد و دادگاه توصیف را نادرست تشخیص دهد (برای نمونه امور موضوعی ارائه‌شده، عقد بیع توصیف شده باشد درحالی که دادگاه، بی‌آنکه اعلام نماید آن را عقد صلح بدانند) نمی‌تواند عقد مبنای رابطه

حقوقی طرفین را به نحوی توصیف کند که مدعی خود آن را ادعا نموده و بنابراین توصیف نکرده است. اما در قراردادهایی که به تجویز ماده ۱۰ قانون مدنی تنظیم شده‌اند، چون توصیف به معنای دقیق کلمه انجام نگرفته و به هر روی، پیامد تعیین کننده ندارد، موضوع به تریبی که در مورد عقود معین گفته شد، مطرح نمی‌شود (شمس، ۱۳۸۴: ۱۶) در مورد ایقاعات معین نیز نکته‌ای که درباره عقود معین گفته شد، حاکم است، چه اینکه اگر خواسته خواهان اعلام فسخ بیع باشد و سبب استحقاق فسخ را خیار تأخیر ثمن ذکر کند، اما دادگاه پس از رسیدگی خیار تأخیر ثمن را ثابت نداند اما متوجه شود که خواهان می‌توانسته است با اعلام فسخ به جهت وجود خیار عیب، فسخ قرارداد را تقاضا کند، نمی‌تواند این جهت و سبب را به دعوا اضافه کند (هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۱) یا اینکه آنچه را صحیح می‌داند، جایگزین سبب اعلامی خواهان قرار دهد. اما در وقایع حقوقی مانند اتلاف، تسبیب و استیفا که قصد انشاء، ایجاب و قبول و توافق اراده نقشی ندارند، توصیف مدعی می‌تواند دادگاه را پایبند نکند. برای نمونه، چنانچه مدعی، به خواسته خسارت با ارائه و اثبات امور موضوعی، واقعه موجب ورود خسارت را تسبیب توصیف نموده باشد، اما دادگاه آن را با توجه به امور موضوعی ارائه و اثبات شده (اثبات نشدن تقصیر) اتلاف تشخیص دهد، می‌تواند بر مبنای همین توصیف و با رعایت شرایط، رسیدگی را متناظراً ادامه دهد و تصمیم‌گیری کند (شمس، ۱۳۹۲: ۱۷).

۶. تعیین یا کشف سبب دعوا در رویه قضایی

از برخی آرای صادره از محاکم، می‌توان چنین استنباط کرد بعضی دادگاه‌ها همداستان با نظرهای مطروح در فقه امامیه معتقدند که خواهان، حین تنظیم دادخواست و طرح دعوا، جز در شرایط خاص، اصولاً ملزم به تعیین و ذکر سبب یا اسباب دعوی خود نیست.

الف) در دادنامه شماره ۰۰۶۶۱ - ۸۹/۶/۷ شعبه ۳۵ دادگاه عمومی مشهد آمده است: «... در خصوص دادخواست شرکت نفت... به طرفیت شرکت مشاور صنعتی حاوی دعوی به خواسته صدور محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ ۱۱۰/۳۷۵/۰۰۰ ریال و...، نظر به اینکه هرچند مطابق قواعد فقهی، در طرح دعوا، کشف از سبب دعوا و مبنای استحقاق مدعی از سوی او، جز در برخی موارد ضرورت ندارد و همین که مدعی نشان دهد استحقاق دریافت وجه را دارد برای رسیدگی کافی است... اما در موردی که دعوا قابل تحلیل به اسباب مختلفی باشد که هر کدام اثر و غرض معینی دارد، مدعی باید به ذکر سبب و تعیین خواسته خود بر اساس سبب معین اقدام نماید...».

ب) در دادنامه شماره ۰۰۰۷۳۹ - ۸۹/۶/۲۷ صادره از شعبه ۳۵ دادگاه عمومی مشهد، مقرر شده است: «...در خصوص دادخواست تقدیمی توسط آقای محسن... به طرفیت آقایان ۱.

عباس... به خواسته فسخ معامله به علت خیار تبعض صفت... نظر به اینکه هرچند تعیین سبب دعوا و استحقاق مدعی، به دلیل تعدد اسباب، اصولاً لازمه استماع دعوا محسوب نمی‌شود و با فرض عدم ذکر اسباب دعوا می‌توان قدر مشترک و جامع آنها را اعمال کرد مشروط بر اینکه آثار متفاوتی بر آنها مترتب نشود، اما این رویکرد فقهی تا زمانی است که مدعی بر سببی معین تکیه نکند و آن را به عنوان مبنای ادعا مشخص ننماید و اگر چنین سببی را ذکر نمود و بر آن اساس به طرح و تحریر دعوا اقدام نمود نمی‌توان به سبب دیگری متوسل شد...» (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۱۷۶).

۷. تعیین سبب دعوا در حقوق فرانسه

در قانون آیین دادرسی مدنی قدیم و جدید^۱ فرانسه، واژه «سبب دعوا» ذکر نشده و مفهوم آن نیز تبیین نشده است، اما ماده ۱۳۵۵ قانون مدنی فرانسه که شرایط تحقق «اعتبار امر قضاوت شده» را تبیین می‌کند، علاوه بر وحدت اطراف و موضوع دعوا، به صراحتاً به وحدت «سبب دعوا» نیز اشاره می‌کند.^۲ منتها با وجود موضع قوانین قدیم و جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه، حقوقدانان فرانسوی سعی در ارائه مفهوم سبب دعوا داشته‌اند، البته در این زمینه، نظریه‌هایی مختلف از سویی آنها تبیین شده است. براساس قدیمی‌ترین نظر، سبب دعوا، قاعده حقوقی مورد استناد خواهان است (Henri Solus et Roger Perrot, 1997, Droit Judiciaire Prive, Siry, Tome II, p 66- Jean Savatier, note JCP.1953.11.7601, cite par: Jean Vincent et Serge Guinchard, 2001, p440). برای مثال اگر خواهان در دعوی مطالبه خسارت، به ماده ۱۲۴۰ قانون مدنی فرانسه استناد کند، «موضوع دعوا»، خسارت مطالبه شده و «سبب دعوا»، در واقع قاعده حقوقی مندرج در همان ماده است که اشعار می‌دارد: «هرگونه فعل انسان که به دیگری زیانی وارد کند، کسی را که زیان در اثر تقصیر او محقق شده است به جبران آن ملزم می‌نماید».^۳ از نظر گروهی دیگر، تشخیص قواعد حقوقی و به عبارتی امور حکمی، بر عهده دادرس است و استناد خواهان به آنها، در هر حال دادگاه را محدود و مقید نمی‌کند. از این منظر، سبب دعوا، امور موضوعی ارائه شده از سوی خواهان به دادگاه است (Gerard Cornu, cite par: op.cit: 441- Henri Motulsky, 1973: 101 et sui).

۱. قانون آیین دادرسی مدنی قدیم فرانسه، مصوب ۱۸۰۶ و قانون آیین دادرسی جدید فرانسه، مصوب ۱۹۷۶ با اصلاحات بعدی است.

2. Art.1355: "L'autorité de la chose jugée n'a lieu qu'à l'égard de ce qui a fait l'objet du jugement. Il faut que la chose demandée soit la même; que la demande soit fondée sur la même cause; que la demande soit entre les mêmes parties et formée par elles et contre elles en la même qualité."

3. Art. 1240: "Tout fait quelconque de l'homme qui a cause un dommage, oblige celui par la faute duquel il est arrivé a le réparer".

در نهایت گروهی دیگر بر آن‌اند که سبب دعوا، مجموعه‌ای از امور موضوعی است که مطابق قانون توصیف شده‌اند. از این منظر، بین امور موضوعی و امور حکمی، همیشه تداخل وجود دارد، زیرا امور موضوعی، تا وقتی که مشمول قاعده یا قواعد حقوقی واقع نشوند، فقط واقعیات خارجی‌اند و نمی‌توانند منشأ اثر و حق شوند. امور حکمی نیز تا با امور موضوعی و واقعیات ترکیب نشوند، به‌تنهایی، فقط یک قاعده حقوقی و یک قاعده کلی رفتارند و نمی‌توانند اثری عملی بر جای گذارند (Op.cit, p 442- Henri, Leon Mazeaud et Andre Tunc, (1957: 2098).

با دقت در قانون آیین دادرسی مدنی جدید فرانسه، به‌نظر می‌رسد می‌توان تمایل مقنن به کاربرد صریح یا تلویحی عبارت مبنای دعوا^۱ را در برخی مواد دریافت که ظاهراً به‌عنوان جایگزینی برای سبب دعوا استعمال شده است، به‌ویژه حسب ماده ۶ قانون که در فصل اصول راهبردی دادرسی مقرر می‌دارد: «طرفین، در راستای ادعاهای خود، ارائه موضوعات متناسب با مبانی آنها را بر عهده دارند».^۲ البته از ماده ۵۶۵ قانون که در فصل تجدیدنظرخواهی واقع شده است نیز شاید بتوان تسامحاً چنین برداشتی داشت: «ادعاها، تا وقتی که با مقاصد مطروح نزد دادرسی نخستین ملازمه دارند جدید نیستند حتی اگر مبنای حقوقی آنها متفاوت باشد».^۳ بدین‌سان از میان نظرهای سه‌گانه بالا، عملاً قانونگذار فرانسوی به نظریه دوم نزدیک شده است.

شایان ذکر است که در حقوق فرانسه، نکات و الزاماتی که باید در سند آغازگر دادرسی (احضاریه) رعایت شود، در ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است. این سند، به درخواست خواهان یا نماینده او و با توجه به اسناد و جهاتی که طرح می‌کنند، توسط مأمور ابلاغ و اجرا، تنظیم و به خواننده ابلاغ می‌شود. براساس بند ۲ این ماده، سند مذکور باید متضمن موضوع دعوا و جهات موضوعی و حکمی آن باشد و ضمانت اجرای عدم رعایت حکم قانون نیز حسب صدر ماده مرقوم، ابطال سند موردنظر است.^۴ مراد از جهت یا عنصر موضوعی^۵، وقایع و اموری است که خواهان دعوی خود را بر آنها مبتنی کرده است. جهت حقوقی^۶ نیز عبارت است از مبنای حقوقی و حکم مستخرج از یک قاعده حقوقی معین که

1. Fondement de L'action

2. Art. 6:« A l'appui de leurs pretentions, les parties ont la charge d'alleguer les faites propres a les fonder.»

3. Art. 565:« Les pretentions ne sont pas nouvelles des lors qu'elles tendent aux meme fins que celles soumises au premier juge, meme si leur fondement juridique est different.»

4. Art 56:« L'assignation contient à peine de nullité, outre les mentions prescrites pour les actes d'huissier de justice:2- L'objet de la demande avec un exposé des moyens en fait et en droit...»...

5. moyen de fait

6. moyen de droit

دعوی خواهان براساس آن، تبیین و توجیه قانونی می‌شود (Vocabulaire Juridique, 1996: 525).

با توجه به مطالب پیش گفته به نظر می‌رسد مراد از جهات موضوعی در ماده مذکور، در واقع همان سبب دعوا به معنای مدنظر ماست. بدین سان، در حقوق فرانسه، خواهان علاوه بر اینکه باید موضوع دعوا (خواسته) و اسباب دعوا را صریحاً ذکر کند، ملزم است جهات حکمی یعنی قاعده حقوقی و مقررات قانونی مورد استناد خود را نیز صریحاً ذکر کند.^۱ ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که حسب ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه که اشعار می‌دارد: «دادرس دعوا را مطابق قواعد حقوقی قابل اعمال فیصله می‌دهد. او باید در مورد موضوعات و اعمال موضوع دعوا، توصیف دقیق خود را به عمل آورد بدون اینکه مقید به عنوانی باشد که طرفین برای آن پیشنهاد کرده‌اند...»^۲. در واقع توصیف امور موضوعی و سبب، از سوی اصحاب دعوا الزامی نیست، اگرچه آنها به صراحت از انجام این عمل منع نیز نشده‌اند. به عبارت دقیق‌تر، حتی در فرض توصیف از سوی طرفین (البته جز در شرایط خاص مقرر در بخش دوم ماده مرقوم که از بحث ما خارج است)، اصولاً دادگاه، توصیف خود را از امور موضوعی به عمل آورده و طبق قواعد حقوقی مربوط و لازم‌الاجرا، اقدام به صدور حکم در ماهیت می‌کند.

۸. نقد و بررسی

گفته شد که حسب یکی از اقوال فقهی، به عنوان قاعده تعیین سبب دعوا از سوی مدعی ضرورت ندارد و به تعبیری تکلیف او تلقی نمی‌شود. بنابر نظر دیگر، همین که در مقام محاکمه، ترتب آثار شرعی بر ادعا محرز شناخته شود، در واقع مقدمه رسیدگی دادگاه فراهم شده است، بی‌آنکه تعیین سبب از سوی مدعی نیز لازم باشد. به عبارت دیگر، جامع مشترک هر دو نظر آن است که اصولاً الزامی به تعیین سبب یا اسباب دعوا از جانب مدعی وجود ندارد. با توجه به جهات مذکور و آن‌گونه که در پاره‌ای از آرای محاکم نیز تأیید شده است، می‌توان گفت هنگام تنظیم دادخواست، خواهان ملزم به ذکر و تعیین سبب یا اسباب ادعای خود نیست. منتها اشکال آنجاست که پذیرش این موضع فقهی، عملاً به معنای نادیده گرفتن آن قسمت از مقررات آیین دادرسی مدنی است که ذکر جهات و تعهدات (سبب دعوا) را به عنوان

۱. در حقوق ایران، با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۳ و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، این تکلیف، مشخصاً متوجه دادگاه ننده است و هیچ نص قانونی، اصحاب دعوا را ملزم به استناد به مقررات قانونی نمی‌کند. البته هیچ نصی دادگاه را نیز مکلف نمی‌کند که در صورت استناد طرفین به مقررات قانونی، لزوماً از نظر آنها تبعیت کند.

2. Art.12- "Le juge tranche le litige conformément aux règles de droit qui lui sont applicables. Il doit donner ou restituer leur exacte qualification aux faits et actes litigieux sans s'arrêter à la dénomination que les parties en auraient propose.....".

یکی از تکالیف خواهان، مقرر کرده است و البته برای آن، ضمانت اجرای اصدار اخطار رفع نقص و در نهایت قرار رد دادخواست از سوی مقامی غیر قضایی یعنی مدیر دفتر دادگاه را نیز پیش‌بینی کرده است.

به نظر می‌رسد با توجه به عموم و اطلاق اصل ۴ قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است...»، حذف بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی و تبعاً ضمانت اجرای آن، قابل تقویت است و می‌توان موضوع احراز سبب یا اسباب دعوا (جهات و تعهدات مبنای استحقاق خواهان) را به‌عنوان بندی مستقل به بندهای ماده ۸۴ افزود و تعیین تکلیف این موضوع را در جلسه اول دادرسی به قاضی دادگاه موکول کرد. در عمل، قاضی در مقام آغاز محاکمه و در اجرای ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی، قادر است به موضوع سبب ادعای خواهان بپردازد و طبعاً در صورت احراز سبب و نبود هرگونه اشکالی در دعوا از حیث سبب آن، قادر به رسیدگی ماهوی خواهد بود و در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر خواهد کرد. این نکته با توجه به بندهای ۷ و ۸ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی نیز به‌نوعی قابل تحلیل و توجیه است. چه از سویی در خصوص بند ۷ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی که اشعار می‌دارد: «دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد مثل وقف و هبه بدون قبض»، می‌توان اثر قانونی موردنظر مقنن را با اثر شرعی موردنظر در فقه منطبق دانست. در این صورت، بدون آنکه معتقد به لزوم ورود ماهوی دادگاه به موضوع باشیم، این نقش را برای قاضی شناسایی می‌کنیم که در دعوی اثبات و قفیت یا اثبات هبه، در مقام احراز وجود سبب دعوا، از مدعی سؤال کند که آیا قبض صورت پذیرفته است یا خیر؟ اگر اظهارات خواهان مبنی بر تحقق قبض، اجمالاً ترتب آثار شرعی و قانونی را بر دعوا تأیید کند، دعوا در این مرحله، واجد اثر و قابلیت رسیدگی شناخته می‌شود. البته ممکن است قاضی پس از ورود در ماهیت و انجام تحقیقات و بررسی ادله، به این نتیجه برسد که قبض، در معنای حقوقی آن محقق شده یا نشده است. در این صورت، حسب مورد، اقدام به اصدار رأی مبنی بر ذی‌حقی یا بی‌حقی خواهان خواهد کرد. اما در فرضی که خواهان در بدو رسیدگی، اظهار کند که قبض حاصل نشده است یا اینکه خواننده در مقام ایراد، به تحقق سبب دعوا اشکال کند، دادگاه، البته با لحاظ سایر شرایط، قادر به صدور قرار رد دعوا خواهد بود. آنچه را که گفته شد می‌توان در قالب بند ۸ ماده ۸۴ قانون نیز استنباط کرد، چراکه اگر قاضی در مقام بررسی اجمالی دادخواست و احراز سبب دعوا، به این نتیجه برسد که سبب ادعای خواهان مشروع نیست یا اینکه خواننده در مقام طرح ایراد، نامشروع بودن ادعای خواهان را برای دادگاه مدلل سازد،

مورد از موجبات صدور قرار رد دعوا خواهد بود. باید افزود قرار دادن موضوع سبب دعوا در مبحث ایرادات و موانع رسیدگی به جای شرایط شکلی دادخواست، علاوه بر اینکه رافع تعارض مقررات قانون آیین دادرسی مدنی با مبانی فقه امامیه و تضمین‌کننده اصل استماع عام دعاوی است، اثر مهم دیگری نیز دارد، بدین ترتیب که تصمیم‌گیری در مورد موضوعی را که به شرح پیش گفته، اصولاً واجد صبغه قضایی است نه اداری، از مدیر دفتر دادگاه (مواد ۵۳ و ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی) انتزاع کرده و به مقام ذیصلاح محول می‌کند.

ممکن است ایراد شود این نظر با تأمین حق دفاع خواننده منافات دارد، چراکه براساس نظر مذکور، خواننده تا قبل از جلسه اول دادرسی و اخذ توضیح دادگاه از خواهان، از سبب دعوا، بی‌خبر می‌ماند. بنابراین ممکن است تدارک دفاع از سوی او، دست‌کم در بعضی موارد مشکل شود. در پاسخ باید گفت از سویی تعیین سبب دعوا، نوعاً مستلزم آشنایی با مبانی دعاوی و موضوعات حقوقی است. پس طبیعی است که همه اشخاص مراجعه‌کننده به دستگاه قضایی، لزوماً قادر به انجام این مهم به‌طور صحیح نباشند. از این رو در شرایط حاضر نیز که ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی مراعات، ممکن است در مواردی، خوانندگان دعاوی تا جلسه دادرسی از سبب قانونی و صحیح دعوا آگاه نشوند. برای مثال ممکن است خواهان، دعاوی تخلیه را مطرح و سبب ادعای خود را وجود رابطه استیجاری با خواننده قلمداد کند، اما پس از تشکیل دادگاه و اخذ توضیحات وی توسط قاضی، کاشف به‌عمل آید که اساساً هیچ نوع رابطه استیجاری بین اصحاب دعوا وجود ندارد، بلکه سبب دعوای مطروح، در واقع غصب مال متعلق به خواهان از سوی خواننده بوده است. طبعاً در چنین مواردی، این استنتاج قاضی رسیدگی‌کننده از توضیحات خواهان است که تکلیف سبب دعوا را هم از نظر تمهید ادامه رسیدگی و هم از حیث تدارک دفاع مناسب توسط خواننده مشخص می‌کند. از سوی دیگر، در قانون آیین دادرسی مدنی ایران، مقنن، خواهان را صرفاً به تعیین سبب دعوا نه توصیف آن ملزم کرده است. حال اگر خواهان، به‌هنگام تنظیم دادخواست، جهت یا جهات موضوعی استحقاق خود را تعیین اما آن را به‌اشتباه توصیف کند، ممکن است با انجام توصیف متفاوت از سوی دادگاه، خواهان با رد دعوای خود از سوی مرجع رسیدگی‌کننده مواجه شود. این در حالی است که مطابق نظر پیشنهادی، پس از تعیین و عملاً توصیف سبب دعوا که در جلسه دادرسی و در صورت لزوم، متعاقب اخذ توضیح قاضی از خواهان واقع می‌شود، ضمن اجتناب از رد دعاوی، خواننده نیز می‌تواند آگاهانه دفاعیات خود را به شکل مطلوب و دقیق مطرح کند. البته در فرضی هم که پس از احراز سبب دعوا در دادگاه، برای خواننده امکان دفاع مقتضی وجود نداشته باشد، او می‌تواند استمهال کند که طبعاً در صورتی که دادگاه درخواست خواننده را با توجه به شرایط متعارف تشخیص دهد، با آن موافقت خواهد کرد.

همچنین ممکن است ایراد شود: «... تعیین سبب یا اسباب دعوا برای تعیین نقش قاضی و اطراف دعوا در دادرسی اهمیت دارد زیرا قاضی نمی‌تواند سبب یا اسباب دعوا را تغییر داده یا بر آن بیفزاید» (هرمزی، ۱۳۹۵: ۶۵۱). در پاسخ باید توجه داشت که در قالب نظر مطروح، دادرسی اصولاً در مقام تغییر سبب دعوا یا افزودن بر آن نیست، بلکه حداکثر سبب یا اسباب دعوی مدعی را براساس مفاد دادخواست و توضیحات او در جلسه اول دادرسی، کشف و احراز می‌کند و طبقاً براساس آن و حسب مورد، اقدام به اتخاذ تصمیم از جنبه شکلی یا ماهوی خواهد کرد.

با عنایت به جهات مذکور، در راستای مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و نظر پیشنهادی می‌توان گفت در موردی که خواهان، سبب معینی را در دادخواست تعیین کرده باشد، از آنجا که سبب دعوا، معلوم و محرز است و طبقاً لزوم کشف قضایی آن متنفی است، دادگاه حتی اگر سبب اعلامی را مؤثر در موضوع دعوا نداند، مجاز به تغییر یا جایگزینی آن با سببی دیگر نیست. اما در صورتی که خواهان، سبب ادعای خود را در دادخواست ذکر نکرده باشد، اعم از اینکه در خصوص موضوع دعوی او، سببی واحد یا اسبابی متعدد قابل تصور باشد (همچون دعوی فسخ قرارداد که می‌تواند مبتنی بر خيارات مختلف باشد)، قاضی می‌تواند با توجه به محتوای پرونده و در صورت لزوم اخذ توضیح از خواهان، سبب دعوا را تعیین کند و بر همان مبنا، رسیدگی را ادامه دهد و حسب مورد، اتخاذ تصمیم کند.

۹. نتیجه

براساس بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی، یکی از شرایط شکلی دادخواست، ذکر «تعهدات و جهاتی است که به موجب آن، خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند، به طوری که مقصود، واضح و روشن باشد» و برای عدم رعایت آن شرط، طبق بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۵۴، به ترتیب ضمانت اجرای اخطار رفع نقص و صدور قرار رد دادخواست از سوی مدیر دفتر دادگاه مقرر شده است. این در حالی است که در فقه امامیه، ذکر سبب دعوا که آن را سبب استحقاق مدعی نسبت به «مدعی به» معنا کرده‌اند، از سوی مدعی، جز در شرایط خاص، لازم نیست، بلکه انجام این مهم، تحت عنوان «کشف سبب»، اصولاً بر عهده قاضی محکمه است. دیدگاهی که از جانب برخی محاکم حقوقی نیز تأیید شده است. در واقع از منظر فقهی، در صورت کشف سبب و با فرض احراز ترتب اثر شرعی بر دعوا، باید رسیدگی قضایی انجام گیرد، به ویژه اینکه اصل نیز بر استماع دعاوی است.

در قانون آیین دادرسی مدنی قدیم و جدید فرانسه، عبارت سبب دعوا به کار نرفته، اما حقوقدانان در این مورد این مفهوم، نظرهای مختلفی ارائه کرده‌اند. حسب ماده ۵۶ قانون، سند

آغازگر دادرسی (احضاریه)، علاوه بر موضوع دعوا، باید متضمن مواردی از جمله جهات موضوعی و حکمی دعوا نیز باشد. با بررسی انجام گرفته، به نظر می‌رسد منظور از جهات موضوعی، همان سبب دعواست. البته حسب ماده مرقوم، ضمانت اجرای عدم ذکر مندرجات ضروری از جمله جهات موضوعی در سند مذکور، ابطال آن است و برخلاف حقوق ایران، اختیاری برای مقام اداری یعنی مدیر دفتر دادگاه، پیش‌بینی نشده است.

در حقوق ایران به نظر می‌رسد حذف موضوع سبب دعوا از مقررات راجع به شرایط شکلی دادخواست و ارجاع آن به ضوابط راجع به ایرادات و موانع رسیدگی، قابل تقویت است، چراکه ضمن رعایت اصل ۴ قانون اساسی و تضمین بهتر استماع عام دعاوی و حتی المقدور اجتناب از رد آنها در محاکم، تصمیم‌گیری در مورد موضوعی که اصولاً مستلزم بررسی قضایی است نه اداری، به مقام ذی‌صلاح واگذار می‌شود.

منابع

الف) فارسی و عربی

۱. تبریزی، جعفر سبحانی (۱۴۱۸ق)، نظام القضا و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغر، ج ۲، چ اول، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۷)، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
۳. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، قواعد عمومی دعاوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. خمینی موسوی، سید روح‌اله (بی‌تا)، تحریر الوسیله، ج ۲، چ اول، قم: دارالعلم.
۵. شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چ هشتم، تهران: دراک.
۶. ----- (۱۳۹۲)، «سبب، امور موضوعی و توصیف آنها در دعاوی مدنی»، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۶۵.
۷. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی (۱۴۱۹ق)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۱۰، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. قمی، سید صادق حسینی روحانی (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق(ع)، ج ۲۵، چ اول، قم: دارالکتاب مدرسه امام صادق(ع).
۹. طباطبایی یزدی، محمد کاظم (بی‌تا)، تکمله عروه الوثقی، ج ۲، چ اول، تحقیق: محمد حسین طباطبایی، قم: انتشارات داوری.
۱۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۸، چ سوم، المكتبه المرتضویه لاحیا الآثار الجعفریه.
۱۱. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۸۷)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، چ پنجم، تهران: میزان.
۱۲. لنگرانی، محمد فاضل موحدی (۱۴۲۰ق)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، ج ۱، چ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
۱۳. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی (۱۴۱۳ق)، کتاب القضا، ج ۲، چ اول، قم: دارالقران الکریم.
۱۴. متین دفتری، احمد (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: مجد.
۱۵. معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۶. نجفی، محمدبن حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۰، چ هفتم، بیروت: دار احیا التراث العرب.
۱۷. نراقی، مولا احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۱۷، چ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیت(ع).

۱۸. هرمزی، خیراله (۱۳۹۵)، «تغییر نحوه دعوی در داوری مدنی، مطالعه تطبیقی حقوق ایران و فرانسه»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، ش ۴۶.

ب) خارجی

19. Henri Motulsky (1973), *Ecrits, Etudes et Notes de Procedure Civile*, Paris: Dalloz
20. Henri Solus et Roger Perrot (1997), *Droit Judiciaire Prive*, Tome II, Paris: Siry
21. Jean Vincent et Serge Guinchard (2001), **Procedure Civile**, 26 Edition, Paris: Dalloz
22. Henri et Léon Mazeaud et André Tunc (1957), *Traité théorique et pratique de la responsabilité civile délictuelle et contractuelle*, T.III, 5 edition
23. *Vocabulaire Juridique* (1996), publiée sous la direction de Gerard Cornu, Press Universitaire de France.